

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب ایران تنها قربانی سیاست های امریکا نیست، کتابی است با موضوعیت آینده پژوهی تحولات نظام جهانی در دهه ۲۰۲۰ میلادی؛ و تمام تلاش ها بر آن بوده است که با محوریت قرار دادن منافع بلند مدت دولت امریکا در آینده نظام جهانی و همچنین بررسی سیر سیاست خارجی امریکا در دوران پسا شوروی، محتمل ترین فرضیات قابل پیش بینی از تحولات نظام جهانی به ویژه تحولات ناشی از تقابل امریکا با سه قدرت ایران، روسیه و چین در دهه ۲۰۲۰ میلادی را بررسی کند.

نویسنده: علی کسیری



توسعه پرشتاب چین نه فقط در حوزه‌های اقتصادی بلکه در تمام حوزه‌های استراتژیک چون حوزه‌های نظامی، صنعتی و تکنولوژیک، خبر از ظهور ابرقدرتی بزرگ در شرق جهان می‌دهد که بدون شک در آینده‌ای نزدیک سلطه امریکایی‌ها بر نظام جهانی را به چالش خواهد کشید و جنگ سرد دیگری را به امریکا تحمیل خواهد کرد. مگر آنکه امریکایی‌ها بتوانند تا پایان دهه ۲۰۲۰ میلادی چین را متوقف کنند. اما چطور؟

راه شکست چین از ایران و روسیه می‌گذرد!



خلاصه ای از کتاب

توسعه پر شتاب چین، نه فقط در حوزه های اقتصادی بلکه در تمام حوزه های استراتژیک چون حوزه های نظامی، صنعتی و تکنولوژیک که بدون شک شاکله های اصلی یک قدرت پایدار به شمار می آیند، خبر از ظهور ابرقدرتی بزرگ در شرق جهان می دهد. از این رو تردیدی نیست که کشور چین با تداوم رشد فعلی، تا پایان دهه ۲۰۲۰ میلادی، به چالشی بزرگ در برابر سلطه بلامنازع امریکایی ها بر نظام جهانی تبدیل خواهد شد و در نهایت با توجه به نا کارآمدی سازمان های بین المللی در مهار مناسبات سیاسی جهان، جنگ سرد دیگری را به امریکا تحمیل خواهد کرد و حال سوال اینجاست که آیا امریکایی ها چنین تهدیدی را خواهند پذیرفت؟ بدون شک نه و از همین رو می بایست که سیاست مهار قدرت چین را شاکله اصلی سیاست خارجی امریکا در دهه ۲۰۲۰ میلادی دانست. اما چین چگونه متوقف خواهد شد؟

در جوابی بسیار کوتاه؛ راه شکست چین از ایران و روسیه می گذرد. وابستگی شدید اقتصاد چین به واردات نفت که در واقع چین را به بزرگ ترین وارد کننده نفت در جهان با واردات روزانه نزدیک به ۸ میلیون بشکه نفت تبدیل کرده است، به خوبی بیانگر شدت ضعف امنیت انرژی اقتصاد چین است. بنابراین بسیار روشن است که اگر دولت امریکا بتواند بازار جهانی نفت را به کنترل **مطلق** خود درآورد، می تواند که بسیار ساده و تنها با استفاده از کارت فشار به امنیت انرژی چین و همچنین بازی با ابزارهای اقتصادی و تجاری، دولت اقتدار گرای چین را ساقط و یا به دولتی فرمانبردار تبدیل نماید. با این وجود اما سلطه امریکایی ها بر بازار جهانی نفت امر ساده ای نیست و هرچند که کنترل **نسبی** امریکایی ها بر تجارت جهانی نفت انکار ناپذیر است اما در نهایت وجود دو کشور نفت خیز **مستقل** از امریکا یعنی ایران و روسیه، با ظرفیت صادرات روزانه بیش از ۱۰ میلیون بشکه نفت که به سادگی تمام، توان تامین پایه امنیت انرژی چین را دارند، عملاً تحریم نفتی چین را به امر غیر ممکن تبدیل کرده است. پس حداقل از این منظر شکی نیست که چین تا مادامی که دو کشور ایران و روسیه را در کنار خود داشته باشد، کماکان به پیشرفت و توسعه قدرت خود ادامه خواهد داد.

البته اتحاد تاکتیکی میان ایران، روسیه و چین، نه فقط برای چینی ها بلکه برای دیگر قدرت های شرقی، یعنی ایران و روسیه نیز با همه ایراداتی که به اساس این اتحاد تاکتیکی وارد بود، اما در نهایت خوب عمل کرده است. چرا که این اتحاد تاکتیکی به هر یک از قدرت های شرقی، این توان را داد تا که در نظام یکجانبه امریکایی، بتوانند منافع استراتژیک خود را تامین کنند و بر خلاف دهه ۲۰۰۰ میلادی که دهه یکه تازی امریکایی ها در فشار به دولت های مستقل جهان در پسا شوروی به شمار می رود، فشارهای امریکا بر متحدین شرقی را در دهه ۲۰۱۰ میلادی بی اثر سازند. به طوری که کاملاً مشهود است برخلاف دهه ۲۰۰۰ میلادی که روس ها با موجی از انقلاب های رنگی و مخملی در سه ناحیه اروپای شرقی، قفقاز و آسیای میانه روبرو شدند و دامنه نفوذ خود را از دست دادند و همچنین ایران با اشغال دو کشور همسایه خود یعنی عراق و افغانستان در حلقه متحدین امریکا محاصره شد و در برابر تهدید مستقیم جنگ قرار گرفت و چین نیز در فرایند استحاله ایدئولوژیک، استقلال سیاسی و اقتصادی خود را فدای توسعه اقتصادی و پیوست در نظام جهانی تحت کنترل امریکایی ها کرده بود، اما در تحولات دهه ۲۰۱۰ میلادی، اتحاد تاکتیکی سه کشور چین، ایران و روسیه عملاً سیر تحولات را به نفع سه متحد شرقی رقم زد و برای نخستین بار در دوران پسا شوروی، امریکایی ها را در تقابل با دول شرقی در موضع ضعف قرار داد.

نمونه واضح این ضعف به خوبی در فرجام جنگ داخلی سوریه و یا به عبارت دقیق تر جنگ جهانی نیابتی سوریه نمایان است. جنگی که علیرغم تمام فشارهای امریکا، اما در نهایت با اتحاد تاکتیکی ایران و روسیه و پشتیبانی مالی چین از ایران با ایجاد ساز و کار تعدیل تحریم های اقتصادی، در نهایت با تحمیل اراده متحدین شرقی بر امریکا به پایان رسید و منافع متحدین شرقی را در خاورمیانه تثبیت کرد. با این حال اما شکی نیست که این پیروزی بزرگ نقطه پایان فشارهای امریکا به متحدین شرقی نیست و به نظر می رسد که امریکایی ها با درک ناتوانی خود در تقابل با اتحاد تاکتیکی ایران، روسیه و چین به دنبال آن باشند تا که با سیاست شکاف در میان متحدین شرقی، موج جدیدی از فشارها را به هر سه قدرت ایران، روسیه و چین به شکلی مرحله ای، گام به گام و منفک تحمیل نمایند. فشاری که به نظر می رسد این بار هر سه قدرت شرقی را از پای در خواهد آورد.

در این بین البته سیر تحولات نیز بر این ادعا صحه می گذارد. به طوری که کاملاً روشن است، امریکایی ها در نخستین گام از سیاست شکاف در اتحاد شرقی، عملاً با سیاست تطمیع روس ها و وعده سرمایه گذاری سعودی ها در روسیه و همچنین به رسمیت شناختن منافع بلندمدت روسیه در سوریه به شرط قطع روابط تاکتیکی میان ایران و روسیه، مقدمات شکاف میان ایران و روسیه را پدید آوردند و همچنین در گام دوم سیاست شکاف در اتحاد شرقی، با اعلام جنگ تجاری صوری بر علیه چین، دولت پکن را در دوره‌ای انتخاب میان حجم تجارت نزدیک به یک تریلیون دلاری با امریکا و یا تداوم همکاری تاکتیکی با ایران، مجبور به انتخاب تنها یک گزینه کردند که البته بسیار روشن است چین، تداوم تجارت یک تریلیون دلاری با امریکا را انتخاب خواهد کرد.

حال و پس از این شکاف، ایران به قدرتی تنها تبدیل شده است و امریکایی ها با سیاست موسوم به نفت در برابر غذا به دنبال آن هستند تا که ایران را در برابر سخت ترین تحریم های اقتصادی از پای در آورند. سیاستی که پیش تر نیز بر کشور نفت خیز عراق در خلال سالهای ۲۰۰۳-۱۹۹۶ اعمال شد و در نهایت شاکله سیاسی و اقتصادی عراق را به فروپاشی کشاند و حال جهانی را به انتظار فروپاشی سیاسی و اقتصادی ایران نشانده است. در این شرایط البته بدیهی است که حکومت ایران با اتخاذ سیاست مقاومت انقباضی در برابر تحریم ها در تلاشی نومیدانه به امید تغییر در شرایط باشد و یا به انتظار تغییر دولت در امریکا بنشیند تا که شاید بتواند با سیاستمداران دموکرات امریکایی بر سر بازگشت به مذاکرات برجام به یک توافق ولو متزلزل دست یابد. غافل از آنکه اولاً سیاست خارجی امریکایی ها یک سیاست کاملاً ممتد است که عملاً با تغییر دولت ها تغییر نخواهد کرد و دوماً اینکه امریکایی ها سالهاست که با اتخاذ سیاست پل طلایی (جذب و تعامل با جریان الیگارش نظام) عملاً بخش قابل توجهی از هسته سیاستگذاری ایران را به ابزار قدرت خود تبدیل کرده و تداوم مقاومت انقباضی از سوی حکومت ایران را به امر ناممکنی تبدیل کرده اند. کما اینکه امریکایی ها با بازی پلیس خوب و بد امریکایی، اروپایی و با ایجاد امید کاذب در مذاکرات با اروپا برای حفظ برجام نیز، ابعاد فرسایشی تحریم ایران را تشدید کرده و فرصت تصمیم گیری انسجام یافته و یکپارچه را با ایجاد تشتت آرا در میان سیاست گزاران ایرانی از حکومت ایران سلب کرده اند. البته تردیدی نیست که امریکایی ها همچنین برنامه ای جدی برای تشدید مشکلات داخلی در کشورهای متحد با ایران، مشخصاً نیروهای محور مقاومت (عراق، لبنان و یمن) دارند و به دنبال آن هستند تا که با محاصره سیاسی و اقتصادی ایران، فشارها بر ایران را تشدید کنند. با این حال اما ایران می بایست که منتظر فشارهای بیشتری باشد. زیرا تردیدی نیست که مساله محدودیت زمانی امریکا در مهار قدرت چین، در نهایت سیر تحولات را بر خلاف روند معمول و قابل انتظار پیش خواهد برد.

به بیان دیگر، اگر حکومت ایران در بازه زمانی طولانی موفق به مقاومت شود، عملاً چین نیز موفق خواهد شد تا که موقعیت خود را به عنوان ابرقدرت شرق در معادلات نظام جهانی تثبیت کند. از این رو شرایط ایجاب می کند که امریکایی ها نیز با ابزارهای قوی تری نسبت به تحریم های اقتصادی، فشار به ایران را دنبال کنند و این مساله بدان معناست که می بایست منتظر تحمیل زود هنگام جنگ نظامی به ایران بود و از آنجایی که امریکایی ها خود بنا به دلایلی من جمله حفظ تعادل و توازن قدرت در تقابل با چین، توان آغاز جنگ با ایران را ندارند، به نظر می رسد که به دنبال قدرتی منطقه ای در تحمیل جنگ مستقیم به ایران باشند و اگر از این منظر به مساله نگاه کنیم خواهیم دید، تنها کشوری که توان تحمیل جنگ به ایران را دارد، پاکستان است! کشوری که هرچند در شرایط فعلی از موقعیت مناسبی برای تحمیل جنگ به ایران برخوردار نیست اما شواهد و قرائن حاکی از آن است که امریکایی ها نیز با درک همین مساله در حال آماده سازی کشور پاکستان برای تحمیل جنگ به ایران باشند. سیاستی که دقیقاً به موازات خروج امریکا از برجام و تحمیل سیاست نفت در برابر غذا به ایران آغاز شده است.

در بررسی دقیق تر مشکلات پاکستان، البته بیش از هر چیزی مساله تنش مرزی پاکستان و هند بر سر مناقشه کشمیر و همچنین درگیری ارتش پاکستان با شبه نظامیان طالبان در منطقه قبایلی فدرال و همچنین خیبرپختونخوا خودنمایی می کند و این پرسش را مطرح می سازد که چطور ارتش پاکستان توان جنگ در تنها مرز نسبتاً آرام خود با ایران را دارد؟ در پاسخ به این سوال باید گفت که محور سعودی و امریکایی نیز دقیقاً به دنبال حل همین مشکل و آرام سازی مرز پاکستان با هند و افغانستان هستند. به طوری که وعده سرمایه گذاری هنگفت ۱۰۰ میلیارد دلاری سعودی ها در هند و همچنین تلاش امریکایی ها برای توافق با طالبان در افغانستان حاکی از آن است که امریکایی ها قصد دارند تا که با به رسمیت شناختن منافع طالبان در افغانستان، مناقشات میان طالبان و دولت کابل و دولت اسلام آباد را از یک مناقشه نظامی به یک مناقشه سیاسی تبدیل کنند و همچنین دولت هند را با ابزار تطمیع اقتصادی و فشار بین المللی مجبور به ترک نظامی مناقشه کشمیر و تبدیل این مناقشه، به یک مناقشه صرفاً سیاسی و بین المللی کنند که بدین ترتیب عملاً ارتش پاکستان در هر دو منطقه مرزی در شرق و شمال پاکستان آزاد خواهد شد و توان بالقوه جنگ با ایران را به دست خواهد آورد. با این حساب پاکستان تا حمله به ایران تنها به اندازه یک کودتا فاصله خواهد داشت که چنین چیزی با توجه به نفوذ سعودی ها در پاکستان نیز کار سختی نیست!

با این حال اما به نظر می رسد که ایران نه فقط در منطقه مرزی با پاکستان، بلکه در آذربایجان ایران نیز می بایست که خود را آماده جنگ با پانترکان آذربایجانی کند که بدون شک با حمایت لجستیکی ترکیه به ویژه پس از تقابل ایران و ترکیه در شمال سوریه، منطقه شمال غرب ایران را به عرصه شورش جدایی طلبان تبدیل خواهند کرد. چرا که از قبل هم قابل پیش بینی بود نا کارآمدی حکومت مذهبی وقت ایران و کاهش تعلقات مذهبی مردم ایران، پانترکیسم را به تنها شاکله هویت مردم شیعه و ترک زبان آذربایجان تبدیل خواهد کرد.

البته همانطور که گفته شد، سقوط حکومت ایران، مقدمه ای است بر فشار به روسیه! و در این بین پر واضح است که امریکایی ها در فشار به دولت روسیه حساب ویژه ای را بر روی تقابل میان آنکارا و مسکو در پساجنگ سوریه و بازی ترک ها با کارت حمایت از جدایی طلبان چچنی در برابر حمایت روس ها از جدایی طلبان کُرد در ترکیه باز کرده اند و به دنبال آن هستند تا که با درگیر کردن دولت روسیه در قفقاز شمالی و همچنین دیگر مناطق مسلمان نشین روسیه، مقدمات فروپاشی دولت الیگارشیک و متزلزل ولادیمیر پوتین و تجزیه روسیه را مهیا سازند. بنابراین حتی از این منظر، می بایست

که خروج امریکا از منطقه شمال سوریه را که عملاً امریکایی ها را به نوار حائل در میان ترک ها و روس ها تبدیل کرده بود، دقیقاً بخشی از سیاست از پیش برنامه ریزی شده امریکایی ها در سیاست تقابل ترکیه و روسیه و آغاز تنش در چین دانست که در نهایت روسیه را با توجه به بن بست های سیاسی در مسکو، برای تکرار انقلاب رنگی آماده خواهد کرد. کما اینکه در این بین امریکایی ها نیز برای افزایش ریسک موفقیت انقلاب رنگی در روسیه تلاش خواهند کرد تا که با ابزار تحریم اقتصاد نفتی و گازی روسیه، دولت الیگارشیک مسکو را بیش از پیش تحت فشار بگذارند و در این بین کاملاً بدیهی است که برای دستیابی به این مقصود حساب ویژه ای را بر روی نفت و گاز ایران در پسا جمهوری اسلامی و ونزوئلا در دوران پسا مادورو و همچنین جمهوری آذربایجان و ترکمنستان باز کرده اند که در این صورت شکی نیست دیگر مجالی برای بقای دولت ولادیمیر پوتین و حزب روسیه متحد باقی نخواهد ماند.

کنترل امریکایی ها بر دو کشور نفت خیز ایران و روسیه، یعنی کنترل **مطلق** امریکا بر تجارت جهانی نفت! بنابراین امریکایی ها می توانند که در آخرین گام از سیاست خود، با تحریم نفتی چین، اقتصاد انبساط یافته چین را با تحریم گسترده و همه جانبه خود روبرو سازند و با قطع واردات و صادرات چین، بزرگ ترین شوک اقتصادی تاریخ را به کشور چین تحمیل نمایند و آنجاست که باید دید جامعه تازه به توسعه رسیده چین که اندک زمانی است رخت فقر را از تن بیرون آورده و به طعم غذاهای لذیذ عادت کرده است، چه واکنشی در برابر تحریم های گسترده امریکا خواهد داشت؟ آنهم در حالیکه چین در کنار ضعف امنیت انرژی، با مشکلات اساسی چون، ضعف امنیت غذایی، تشدید فاصله طبقاتی، بحران اختلافات قومی، شکل گیری طبقه میلیونر چینی، دگر اندیشان به ویژه لیبرالیست چینی و همچنین آلترناتیو موفق و دموکراتیک تایوان در برابر حزب توتالیتار و اقتدارگرای کمونیست چین روبروست که کار را برای بقای دولت کمونیست چین سخت خواهد کرد. در این شرایط البته بدیهی که چین نیز در پاسخ به تحریم ها از کارت کره شمالی برای تهدید متقابل امریکا استفاده کند. پس حداقل از این منظر کاملاً واضح است که مذاکرات امریکایی ها با کره شمالی و تلاش برای عادی سازی روابط دو کشور به چه منظوری شکل گرفته است.

با این حال اما انتظار سقوط سریع چین نیز، با همه آنچه که گفته شد، انتظار بیهوده ای است. چرا که حزب کمونیست چین با توجه به تلاش تحسین برانگیزی که در راه توسعه چین به خرج داده است، با همه نارسایی ها اما بازهم محبوب است و پشتوانه مردمی بالایی دارد. بنابراین انتظار می رود که دولت چین پس از سرکوب مخالفان و کنترل قهری هنگ کنگ و ماکائو که به مامن مخالفان حزب کمونیست تبدیل شده است، در نخستین پاسخ جدی به تحریم ها، برای تامین فوری نیاز نفتی و غذایی چین به شکلی برق آسا به مغولستان و منطقه سیبری حمله کند. منطقه ای بکر و با تراکم جمعیتی بسیار اندک و البته با منابع نفتی و گازی قابل توجه و توسعه یافته و همچنین دشت های حاصلخیز که توان تامین امنیت غذایی و انرژی چین را خواهند داشت. بنابراین می بایست که حمله به شرق روسیه را نخستین پاسخ چین به تحریم های امریکا دانست که در نهایت با توازن نسبی قدرت، در میان چین و امریکا بحران جهانی ناشی از تقابل این دو قدرت را وارد فاز جدی تر و خطرناک تری خواهد کرد.

چرا که به نظر می رسد چین در این شرایط با تهدید اتمی کشور ژاپن به دنبال امتیاز گرفتن از امریکایی ها برآید و امریکایی ها نیز درست در حالیکه بنا به توان بازدارندگی اتمی و نظامی چین توان جنگ با چین را ندارند، درست همانند حمله پاکستان به ایران به دنبال کارت های منطقه ای برای تحمیل جنگ به چین باشند و در این بین چه کارتی بهتر از ژاپن؟ کشوری با مردمانی ناسیونالیست، جنگجو، ثروتمند، توسعه یافته و با صنعتی مدرن که از توان کافی برای تحمیل

یک جنگ ویرانگر و فرسایشی به کشور بزرگ چین برخوردار است و همچنین با توجه به جنایات جنگی ژاپن در چین در خلال جنگ دوم جهانی، در صورت رخداد جنگی میان دو کشور، مجبور است که با تمام قدرت خود از ترس قصاص جنایات جنگی منچوری توسط ارتش چین، در برابر ارتش چین بایستد. مقاومتی که هر چند به قیمت جان ده ها میلیون ژاپنی تمام خواهد شد اما در نهایت چین را متوقف خواهد کرد تا که امریکایی ها بتوانند جام شراب پیروزی را سر بکشند و تبدیل شدن به یگانه رهبر مطلق و بلامنازع نظام جهانی را جشن بگیرند.

جهانی که با توجه به سلطه مطلق امریکایی ها بر حکومت ها و همچنین قدرت کنترل مطلق امریکایی ها بر رسانه ها و اطلاعات شخصی مردم، عملاً جهان را به دیستوپایی ترسناک همچون دیستوپای ۱۹۸۴ جورج اورول تبدیل خواهد کرد. البته شاید درک این مساله کمی سخت باشد اما امریکایی ها همین حالا نیز به واسطه کنترل نسبی بر رسانه های جهان و اینترنت، به واسطه صد ها شبکه خبری ماهواره ای و همچنین نرم افزارهای پایه چون مایکروسافت، ای او اس، اندروید و همچنین با سایت هایی چون فیسبوک، گوگل، توئیتر، اینستاگرام و ... در حال اثر گذاری مداوم بر مردم و همچنین جمع آوری هر روزه اطلاعات جهانیان هستند و به واسطه جی پی اس و IP اینترنت، از موقعیت مکانی هر شخصی مطلع هستند و بدون شک با این سطح از قدرت کنترل بر جامعه، توان سرکوب هر مخالفتی با سلطه امریکا بر نظام جهانی را به دست خواهند آورد. در این بین البته باید از فرانسوی ها پرسید که چطور در روزگاری که نه العالم و پرس تی وی ایران و نه راشا تودی و اسپوتنیک روسیه و نه شینهوای چین وجود دارد، با سلطه مطلق رسانه های **حکومتی** امریکا کنار خواهند آمد. مگر نه آنکه فرانسوی ها خود برای تعدیل سلطه رسانه ای امریکایی ها بر اروپا و فرانسه، دست به ساخت فرانس ۲۴ زدند؟ بنابراین در دیستوپای پیش رو، نه فقط ایران، روسیه و چین بلکه جهان به کنترل **مطلق** دولت امریکا در خواهد آمد که در بهترین حالت از اروپا نیز چیزی بیش از مستعمره تحت امر نخواهد ساخت. در این بین البته به لیبرالیسم امریکایی نیز نباید خوشبین بود. چرا که دولت امریکا سالهاست که با به ابتدال کشاندن مفهوم لیبرالیسم سیاسی، لیبرالیسم را تا سطح آزادی واپسگرایان لیبرترینیست پایین آورده و با مسخ ذهن بشریت، جهان را سرگرم رسانه های تبلیغاتی خود کرده است. بنابراین نه فقط ایران بلکه جهان در برابر یک تهدید بزرگ قرار دارد که در نخستین گام، با قطع حمایت روسیه و چین از ایران، حکومت ایران را از پای در خواهد آورد و سپس به شکلی دومینو وار روسیه و چین را و در نهایت جهان را به زیر سلطه مطلق امریکا خواهد برد و این مساله بدان معناست که تمامی دولت ملت های جهان زین پس می بایست که ذیل قدرت مطلق امریکایی ها و بدون برخورداری از کمترین استقلالی، منافع خود را دنبال کنند. اما آیا چنین چیزی را می توان تحمل کرد؟

کتاب ایران، تنها قربانی سیاست های امریکا نیست به قلم علی کسیری و به شماره شابک 9-94-8833-600-978 در زمستان سال ۲۰۲۰ میلادی برابر با سال ۱۳۹۸ هجری خورشیدی در تهران و توسط نشر آثار فکر به چاپ رسیده است.

ارتباط با نویسنده:

Alikasiri33@gmail.com